

مریم رجبی

# سرگذشت فرش در ایران

۷	تولد فرش	فصل اول
۲۵	پارس سرزمین فرش‌های زرین	فصل دوم
۴۳	اعراب و فرش ایرانی	فصل سوم
۵۹	از غرب تا شرق نقش و رنگ	فصل چهارم
۷۷	از ویرانی تا شکوه	فصل پنجم
۹۵	از سمرقند تا آناتولی	فصل ششم
۱۱۱	پادشاهان فرش	فصل هفتم
۱۲۷	طرح و نقش در شکوه	فصل هشتم
۱۴۱	فرش ایرانی، نقاشی مدرن	فصل نهم
۱۵۹	نقش‌آفرینان قاجار	فصل دهم
۱۷۵	فرش و فرهنگ	فصل یازدهم
۱۹۳	فرش و دنیای نو	فصل دوازدهم
۲۱۰	فهرست منابع	

## تولد فرش

زمین تنها پناه و خانه‌اش بود. طبیعت و همه‌ی چیزهایی که در آن بود برای او همه چیز بود. سختی‌ها بی‌پایان بود. تاریکی و حیوانات درنده از یک طرف و سرما و گرما و برف و باران از طرف دیگر به سراغش می‌آمد. از اولین انسان‌های کره‌ی زمین بود و هیچ امکاناتی نداشت. ولی هر طور بود باید با همه‌ی این مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کرد. برای تک‌تک مشکلاتش به دنبال راه چاره بود. برای مثال یاد گرفته بود با پوست حیوانات تن خود را بپوشاند. یک روز که در کوهستان به دنبال شکار بود، شکاف بزرگی میان کوه دیده و غار را کشف کرده بود. غار پناهگاه خوبی برای اقامت او شد. روزها به شکار و شب‌ها به پناهگاه جدیدش می‌رفت. برای خواب، سنگ‌های سخت غار خیلی آزاردهنده بودند. با خود مقدار زیادی علف از صحرا به غار می‌آورد تا زمین را برای خوابش نرم‌تر کند. به‌نظر، فکر خوبی بود، اما همیشگی نبود. زمستان‌ها از این علف‌های نرم و گرم خبری نبود. باز هم فکر تازه‌ای کرد؛ پوست حیواناتی را که شکار می‌کرد، نگه داشت و از آن‌ها زیرانداز و لباس درست کرد. اما این هم نمی‌توانست راضی‌اش کند. به دنبال چیزی متفاوت بود. هر روز برای او روز تازه‌ای بود و پر از چیزهای جدیدی که او باید آن‌ها را کشف می‌کرد. روزی برای شکار بیرون رفت و یک پرنده را در حال پرواز دید. پرنده در جایی به زمین نشست. دنبالش رفت و جایی شگفت‌انگیز را کشف کرد؛ آبیگری بزرگ مقابله بود که نیزاری زیبا در آن روییده بود. شاید تابه‌حال آن را ندیده بود یا اصلاً به آن توجه نکرده بود. نی‌های آبیگر حتی از او هم بلندتر بودند. آن‌ها را لمس کرد. خیلی محکم و سفت‌تر از آن بودند که بشود به

راحتی آن‌ها را شکست. در عین حال خیلی هم نرم بودند. فکری به ذهنش رسید، شکار را فراموش کرد و مقداری از نی‌ها را به‌سختی از آب بیرون کشید و با خود برد. آن‌ها را درهم تاباند و با کلی گره درهم‌برهم، که خودش هم ازشان سر در نمی‌آورد، چیزی درست کرد؛ سطحی نه چندان صاف اما محکم و یکپارچه. شاید اولین حصیر دنیا را بافته بود و باید به خودش افتخار می‌کرد. روزها پی‌درپی می‌گذشتند. او می‌دانست نی‌ها هر چه بیشتر در آب بمانند، نرم‌تر می‌شوند و خیلی راحت‌تر می‌تواند آن‌ها را گره بزند. هر روز که می‌گذشت، فکرهای بهتری به سرش می‌زد. برای مثال گره‌های منظم‌تری با نی‌ها درست کرد. بعدها که راه‌های جدیدی برای گره‌زدن کشف کرد، فهمید چطور نقش‌های جالب و جدیدی را با زیرورو کردن ساقه‌ها درست کند. در زمان‌های دیگر، برگ درخت خرما و ساقه‌های مختلف را برای بافتن حصیرهای جدید امتحان کرد. او می‌توانست بهترین زیراندازهای آن زمان را برای خود بسازد.

الیاف گیاهی اولین ماده‌ای بود که بشر توانسته بود رشته‌هایی از آن را درهم تنیده و بافتی یکپارچه درست کند. حتی بعدها، در بعضی از تمدن‌ها، خانه‌ها از نی و حصیر ساخته می‌شد. سومری‌ها خانه‌های خود را ابتدا با نی و حصیر می‌ساخته‌اند. حصیر از درهم‌تنیدن ساقه و برگ‌هایی مثل برگ درخت خرما یا از ترکه‌های بید یا نی‌های باتلاق‌ها یا ساقه‌های گندم تولید می‌شد. کسی نمی‌داند شاید بافت اولین حصیرها با کشف اولین گره توسط بشر در ارتباط باشد.

بشر نخستین در ابتدا روش گره‌زدن رشته را شاید از روی طبیعت یا کاملاً اتفاقی یاد گرفت و متوجه استحکام گره‌ها برای کاربردهای مختلف شد و در ادامه با زیرورو گذاشتن الیاف گیاهی حصیر ساخت. از حدود پنج‌هزار سال پیش، ایرانی‌ها حصیربافی می‌کردند. این تاریخ به این معنی است که آخرین نشانه‌ای که از حصیر در ایران پیدا شده به پنج‌هزار سال پیش برمی‌گردد. اما به این معنی نیست که فقط پنج‌هزار سال است که ایرانی‌ها حصیربافی را یاد گرفته و انجام داده‌اند. به دلیل فرسایش مواد در طول زمان، جنگ‌ها و خیلی از اتفاق‌های طبیعت مانند سیل یا زلزله و مثل این‌ها خیلی چیزها خیلی زود از بین می‌روند. فکرش را بکنید سرنوشت حصیر باید چگونه باشد. حصیر دوام چندانی ندارد و خیلی زودتر در طول زمان از بین می‌رود. اما بعضی وقت‌ها در شرایط خاص ممکن است قطعاتی از حصیرها از زمان‌های خیلی دور باقی بماند و شانس پیدا کردن سرنخ‌ها بیشتر شود. برای همین، به‌طور حتم قدمت حصیربافی ایران بیشتر از این‌هاست، اما ما از آن اطلاعی نداریم.

## پشم

حصیر ایده‌ی خوبی بود. سبک بود و محکم. اما هنوز عیبی بزرگ داشت؛ خیلی سفت و سخت بود. آن قدر نرمی نداشت که آدم احساس راحتی کند. انسان پشم و پوستی مثل جانوران برای محافظت از خود نداشت و به پوششی مناسب و بستری گرم احتیاج داشت. به همین دلیل یاد گرفته بود با پوست حیوانات بدن خود را بپوشاند. در باور یونانیان، اتومتئوس فراموش‌کار انسان را ناقص خلق کرد و به انسان‌ها پوست و موی حیوانات را نداد. برای همین، بشر در ادامه‌ی حیات خود همیشه مجبور شد برای محافظت از خود پوشاک، زیرانداز و منسوجاتی مثل این‌ها تهیه کند. اینکه اتومتئوس کوتاهی کرده یا از اول قرار بر این بوده را کسی نمی‌داند. اما به‌هرحال، حصیر هم رضایت خاطر مسافران زمینی را فراهم نمی‌کرد. بشر به دنبال زیرانداز نرم‌تر و بهتری برای خود بود. برای فرار از زمستان‌ها، کوچ بهترین راه به نظر می‌رسید. اولین ورزش‌های باد زمستانی که از راه می‌رسید، ایل بانگ سفر می‌کرد و آماده‌ی ترک اسکان خود می‌شد. سرپناه موقتی می‌ساخت و آموخته بود، بعضی از حیوانات را می‌تواند در کنار خود نگه دارد و از گوشت و پوست و شیر آن‌ها استفاده کند. دام‌ها و آذوقه‌ها را جمع‌آوری می‌کرد و سفری دراز و طاقت‌فرسا را آغاز می‌نمود. ایل گاه‌گاه بین راه اتراق می‌کرد و در هر توقف برای خواب و استراحت به زیراندازی نیاز بود که همیشه در دسترس و تا مدت‌ها قابل استفاده باشد. شاید اولین بار، کوچندگان از پوست حیوانات و حصیرها و گیاهان برای زیرانداز و روانداز استفاده کرده بودند.

در اسطوره‌های یونان باستان، نقل شده است در عصر آهن، زئوس به یکی از تیتان‌ها (ازنژادهای اساطیر یونانی) به نام پرومتئوس دستور داد نژادهای مردمی و جانوری را خلق کند. برادر پرومتئوس، اتومتئوس، که معنای اسمش پس‌اندیش بود، برترین خصائل مثل پشم و مو، بال و تیزبایی و غیره را به جانوران داد به‌طوری‌که وقتی نوبت به انسان رسید، چیز زیادی نمانده بود. به همین خاطر، انسان در برابر خطرات و آسیب‌های محیط اطرافش بیشتر از جانوران تهدید شد. پرومتئوس، که بسیار دلسوز آدم‌ها بود، چاره‌ای اندیشید و خواست راز آتش را برای انسان برملا کند. اما زئوس خشمگین شد و مانع این کار شد. در نهایت برخلاف میل زئوس، پرومتئوس در مقابل سرما آتش را به انسان‌ها هدیه کرد و سرانجام زئوس به‌خاطر این کار او را سخت مجازات کرد.

روزی در یک ایل، یکی از دامها را برای خوردن کشتند. پوست پشمین آن را جدا و گوشتش را برای خوراک آماده کردند. مرد برای شستن پوست پشمین دام به رودخانه رفت. پشم که در آب فرو رفت، باز کردنش خیلی دشوار شد. مرد برای باز کردن الیاف پشمی درهم فرورفته بسیار تلاش کرد، اما کار خیلی سختی بود. هرچه تلاش می کرد نمی توانست الیاف پشم را از هم جدا کند. ناگهان فکری به ذهنش رسید. شروع به کوبیدن و فشردن پشم خیس شده کرد. هرچه بیشتر لگدش می کرد، بیشتر در هم فرو می رفت و تقریباً باز شدنش کار محالی می شد. فردای آن روز، پشم درهم کوبیده شده را، که خشک شده بود، وارسی کرد. حدسش درست از آب درآمده بود. تارهای پشمی به قطعه ای محکم و فشرده و درهم فرورفته و در عین حال نرم و راحت تبدیل شده بود. شاید این طور اولین نمد دنیا ساخته شد. بعضی از قدیمی ها اعتقاد دارند پسر حضرت سلیمان دلش می خواست از پشم گوسفندان برای خود پارچه ببافد. چون چندبار موفق نشد، بر روی پشمها اشک ریخت و از شدت ناراحتی روی آن ها مشت کوبید و نمد به وجود آمد. مخترع نمد هر که بود، چه پسر حضرت سلیمان و چه آن مرد کوچ نشین، سال ها آسایش و راحتی را برای مردم آن زمان به ارمغان آورد. نمد زیراندازی بود که بعد از حصیر بسیار از آن استفاده شد و بسیار هم برای خواب و استراحت گرم و نرم بود. تکامل نمد در سال های درازی به دست آمد. اما به هر حال، بشر باز هم راه حل جدیدی برای یکی از مشکلاتش، که نداشتن زیراندازی محکم و گرم و نرم بود، پیدا کرده بود. حالا می توانست با هر ابعادی که می خواست یا از نمد خیمه ای دست و پا کند یا از آن لباس یا زیرانداز و روانداز درست کند و می توانست آن را با خود به همراه داشته باشد. نمد در اکثر مناطق جهان استفاده می شد. ایرانی ها هم در زمان های گذشته از نمد خیمه، زیرانداز، روانداز، کلاه و لباس درست می کردند. کاوشگران گورهایی متعلق به عصر مفرغ کشف کردند که در آن ها تکه نمدهایی متعلق به دوهزار و سیصد سال پیش دفن شده بود. مادها هم از نمد برای لباس و کلاه خود بسیار استفاده می کردند. در گوردخمه ای از دوره ی ماد به نام قیزقاپان، مجسمه هایی از دو مرد کماندار پیدا شده که کلاه و لباس های نم دین به تن دارند. در دوره های بعد حتی تا زمان ما، نمد یکی از زیراندازهای رایج در میان مردم بوده است. اما قدمت نمد در ایران به قبل تر از این ها یعنی عصر نوسنگی هم می رسد.

## زنان مخترع

مرد برای شکار به بیرون از سرپناه رفته بود. زن درون خانه، پناهگاه، ایل، یا هرچه اسمش را بگذارید ساعت ها در انتظار بازگشت مردش. مراقب دامها بود و به آن ها رسیدگی می کرد. کسی چه می داند شاید در حال نوازش بره ای کوچک بود و برایش ترانه ای زمزمه می کرد که اولین بار به راز بزرگی در مورد پشم پی برد. کرک های پشمین آن را از سرانگشتان خود می گذراند و آن ها را تاب می داد که از خاصیت عجیبی در پشم گوسفند آگاه شد. الیاف پشم درهم تنیده و محکم تر می شد. پشمها را که تاب می داد، ناگهان فکری به خاطرش رسید. افکار زیادی را دنبال می کرد. شاید به گرمای پشمها فکر می کرد و اینکه بتواند برای فرزندانش در زمستان های سخت لباسی پشمین فراهم کند. یا زیراندازی مثل نمد، گرم و نرم و مثل حصیر، با الیاف درهم تنیده ببافد. در همین فکرها بود که دست به کار شد و راه های متعددی را امتحان کرد تا بتواند رشته های باریک بلندی را از پشم بریسد تا شب هنگام که مردش بازمی گردد، اولین دست ریس های خود را به او نشان دهد. باستان شناسان با ما هم عقیده هستند و می گویند، مثل اختراع سفال، زن ها اولین کسانی بودند که نخ ریزی را کشف کردند و شاید داستان ما آن قدرها بیراه نباشد. حتی بعدها بانوان شاهزاده نخ ریزی می کردند. گویا این فعالیت فقط مخصوص بانوان بود؛ از زنان روستایی و ایلیاتی تا شاهزادگان درباری مثل شاهدخت ایلام همه نخ ریزی را خوب می دانستند.



تصویر ۱-۱. شاهدخت ایلامی در حال رسیدن پشم با دوک نخ ریزی

## از نوسنگی تا مفرغ، ظهور نشانه‌ها

به غیر از فرضیه‌ی تخیلی ما، باستان‌شناسان برای حل معمای ریسندگی فرضیه‌ها و نظریه‌های گوناگونی دارند. محتمل‌ترین زمانی که آن‌ها حدس می‌زنند آغاز ریسندگی در ایران بوده، دوره‌ی نوسنگی است. در دوره‌ی نوسنگی، یعنی هزاره‌ی ششم قبل از میلاد، بشر به وسیله‌ی سنگ ابزار صیقلی درست می‌کرد و برای خود سرپناه و خانه می‌ساخت همین‌طور دامپروری هم می‌کرد. ایرانی‌ها در هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد در سفالگری و شهرسازی و نساجی بسیار پیشرفته بودند. برای مثال، در غاری به نام کمربند، در نزدیکی بهشهر، ابزاری پیدا شده، که برای ریسندگی از آن‌ها استفاده می‌شده و قدمتی شش هزارساله دارد و نشان می‌دهد ایرانی‌ها از چند هزار سال قبل علم ریسیدن پشم و درهم‌تنیدن آن را خیلی خوب می‌دانستند. پروفسور کارلتون استوانه‌ای از همین غار کشف کرد که نقش جالبی روی آن بود؛ فکرش را بکنید، نقش یک کارگاه کامل نساجی روی آن حک شده بود، آن هم متعلق به حدود شش هزار سال پیش! با این حرف‌ها، تصور کنید سابقه‌ی کشف نخ‌ریسی در ایران چقدر طولانی است! رومن گیرشمن محقق و باستان‌شناس فرانسوی هم همین نظر را دارد و نساجی ایران را ده‌هزارساله می‌داند. او معتقد است رسیدن به چنین فنی در ریسندگی نیاز به پیشینه‌ای هزاران‌ساله در آن دوران داشته است. در جاهای گوناگونی در ایران، مثل چشمه‌علی در نزدیکی تهران، تپه‌ی چغامیش در خوزستان، تپه‌ی ییزدلی و خیلی جاهای دیگر، دوک‌های نخ‌ریسی پیدا شده که قدمت‌شان به هزاره‌ی چهارم قبل از میلاد می‌رسد. البته این‌ها نظراتی است که باستان‌شناسان آن‌ها را اثبات کرده‌اند، اما افسانه‌ها و داستان‌های گذشتگان هم در این مورد حرف‌های دیگری دارند. در افسانه‌های ایران، رشتن یا همان ریسیدن پشم و درهم‌تنیدن آن و بافت پارچه را به جمشید نسبت می‌دهند. فردوسی در اشعار خود از توانایی او در ریسندگی و بافت پارچه سخن گفته است. در میان مسلمانان، اولین بار ادريس به علم و هنر دوزندگی و بافت منسوجات دست یافت. اما مدارک و شواهد نشان می‌دهند این آگاهی در میان ایرانیان چیزی حدود ده‌هزار سال قدمت دارد. هر چند افسانه‌ها گاهی از حقایق موجود ریشه می‌گیرند و یک نفر در میان بقیه به قهرمان تبدیل می‌شود که نسل‌های بعد او را اسطوره می‌دانند و بعضی از خصوصیت‌های فوق‌انسانی را به او نسبت می‌دهند. کسی چه می‌داند، شاید جمشید هم از قهرمانان و هوشمندان زمان خود بوده است. و فنون مختلف را اختراع می‌کرده و یکی از انسان‌هایی بوده که برای اولین بار پارچه و خیلی چیزهای دیگر

را اختراع کرده است و حالا او را اسطوره می‌دانند و ما داستان‌های بسیاری از او می‌شنویم. به هر حال باستان‌شناسان هنوز نه از جمشید اثری یافته‌اند و نه از دست‌بافته‌های او، تا به ما در حل معمای بافندگی بتواند کمک کند.

## گلیم، آغاز رسیدن به یک رویا

زن، که تازه پشم‌ریسی را یاد گرفته بود، روی حصیری نشسته بود و پشم‌ها را درهم می‌تنید تا اینکه توانست رشته‌های بلندی درست کند. هر چه رشته را بیشتر می‌تابانید، محکم‌تر می‌شد. به حصیر زیر پایش نگاهی انداخت. به این فکر افتاد اگر حصیر را با ساقه‌ی گیاهان می‌تواند بسازد، چرا نتواند با درهم‌تنیدن رشته‌های پشم زیراندازی مثل حصیر اما نرم‌تر درست کند. آن وقت می‌توانست با یک تیر دو نشان بزند. هم زیراندازی از تاروپود مثل حصیر داشت و هم گرم و نرم مثل نم. پس دست‌به‌کار شد. رشته‌های بیشتری تاباند. برای آنکه رشته‌ها در هم گره نخورند، چیزی پیدا کرد و رشته‌های ریسیده‌شده را دورش پیچاند؛ چیزی که شاید اولین دوک دنیا بود و شاید فقط یک تکه سنگ بود. خواست مثل حصیر رشته‌ها را روی زمین پهن کند و یکی‌درمیان از هم عبور دهد، اما امکانش نبود چون رشته‌های پشمی خیلی نرم بودند و مثل ساقه‌های گیاهان نمی‌شد آن‌ها را به راحتی گره زد و از میان یکدیگر عبور داد. اطراف را نگاهی کرد و دو درخت نزدیک به هم پیدا کرد. دو سر رشته‌ها را به دو درخت گره زد و به موازات هم دور درخت‌ها چرخاند؛ یکی این طرف و یکی آن طرف. صدها رشته را در امتداد هم به درخت‌ها گره زد. حالا نوبت عبور دادن

جمشید، فرزند طهمورث (با همان تهمتن پادشاه هفت اقلیم) است. واژه‌ی جمشید از دو بخش ساخته شده است: جم و شید. جم در اوستایی (یکی از زبان‌های باستانی ایران) به معنی همزاد و شید به معنی خورشید است. مردم در زمان جمشید به زدن خشت و ساختن ایوان و گرمابه و شهر، جام‌ها و آوندهای سفالین، رشتن و بافتن ابریشم و کتان و پنبه، بر آوردن گوهرها از دل سنگ، ساختن کشتی و بو و عطر و می و ... دست یافتند. وی هفتصد سال به خدایپرستی معتقد و در آن ثابت‌قدم بود. سپس ادعای خدایی کرد و سرانجام به خاطر خودبینی و غرور، فرّه ایزدی را از دست داد و به دست ضحاک کشته شد. ضحاک دو خواهر او به نام‌های ارنواز و شهرناز را به همسری گرفت. در اشعار فردوسی در مورد بافت پارچه به دست او چنین آمده است:

ز کتان و ابریشم و موی بز  
قصب کرد پرمايه ديبا و خز